

اخلاق اسلامی یا نظام اخلاقی اسلام؟

بررسی اجمالی کتاب/اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

سیدحسین حسینی*

چکیده

تفکیک بین دو مفهوم «نظام اخلاقی اسلام» و «اخلاق اسلامی» از جمله مسائل مهم و کارساز در حوزه تبیین و تحلیل مجموعه مباحث اخلاقی است و به این منظور هر کتابی که بخواهد به مبانی، مفاهیم، و مهم‌ترین رویکردهای مطرح در قلمرو اخلاق اسلامی توجه کند، به‌ناچار بایستی در این خصوص تعیین تکلیف کند؛ به‌ویژه در تدوین کتب آموزشی، مرز بین نگاه جزءنگر با نگاه کل‌نگر به نظام اخلاقی اسلام می‌تواند نوع تلقی و برداشت مخاطب را در نگاه به آموزه‌های اخلاقی اسلام به‌منزله اجزایی گسسته و غیر همسو یا مجموعه‌ای پیوسته، مکمل، و با اهداف کاربردی جامع مشخص کند.

بر این اساس، مقاله حاضر به بررسی و نقد اجمالی کتاب/اخلاق اسلامی (مبانی و مفاهیم) از مجموعه دروس معارف اسلامی دانشگاه‌ها می‌پردازد. پس از مروری کلی بر سرفصل‌های کتاب و معرفی کلی اثر، به تحلیل امتیازها و کاستی‌های ابعاد شکلی و صوری کتاب می‌پردازیم سپس، نقاط قوت و ضعف ابعاد محتوایی آن را بر خواهیم شمرد. مقاله با ارائه تحلیل نهایی و پس از بیان چند پیشنهاد و نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: نظام اخلاقی اسلام، کتاب/اخلاق اسلامی، نقد و بررسی، نگاه کل‌نگر، نگاه جزءنگر.

۱. مقدمه (معرفی کلی اثر)

کتاب *اخلاق اسلامی (مبانی و مفاهیم)*^۱ اثر محمد داودی از مجموعه اخلاق اسلامی، دروس معارف اسلامی است که به سفارش گروه اخلاق اسلامی معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی تهیه شده است. این معاونت به منظور تنوع بخشیدن به کتب دروس معارف در حرکتی برنامه ریزی شده و بسیار مناسب مدتی است کتاب‌های معارف را با سبک و سیاقی متفاوت‌تر از آنچه پیش از این منتشر می‌شد به استادان و صاحب‌نظران سفارش می‌دهد. به این ترتیب، انتشار آثار متعدد و متنوعی در این مجموعه را شاهدیم که جای بسی خوشبختی است.

شایان ذکر است مقاله حاضر با هدف معرفی و تحلیل اجمالی این کتاب و تقدیر از نویسنده محترم و مجموعه دست‌اندرکاران این اثر نوشته شده است که به درخواست گروه تخصصی علوم تربیتی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی و نیز عطف توجه سفارش‌دهندگان کتاب مبنی بر طرح دیدگاه‌ها و پیشنهادها در رفع کاستی‌های احتمالی آن (داودی، ۱۳۹۰: ۶) صورت می‌گیرد که امیدواریم سبب توجه بیشتر به این اثر ارزنده و تکمیل زحمات نویسنده فاضل آن شود.

این کتاب بر اساس سرفصل‌های مصوب درس اخلاق اسلامی از پنج فصل تشکیل شده است؛ کلیات، مبانی اخلاق اسلامی، فضیلت‌های اخلاقی ایمانی، فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی (که به اشتباه در فهرست، عنوان فضیلت‌های اخلاقی ایمانی آمده است)، و آشنایی با برخی رذایل اخلاقی و در آخر نیز منابع کتاب ردیف شده است. در فصل اول از اهمیت و ضرورت اخلاق، تعریف، رابطه علم اخلاق با علوم دیگر، تاریخچه، و رویکردهای مختلف در اخلاق اسلامی سخن می‌رود. فصل دوم به پاره‌ای مبانی از جمله هدفمندی انسان، آیین بندگی، و توانمندی انسان برای اخلاقی زیستن می‌پردازد. فصل سوم پس از بیان دورنمایی از فضایل و رذایل اخلاقی در قرآن و روایات به هشت فضیلت اخلاقی ایمانی شامل محبت، تسلیم، خوف و رجاء، توکل، شکر، صبر و استقامت، اخلاص، و اعتدال پرداخته است. در فصل چهارم نیز نه فضیلت اخلاقی اجتماعی شامل احسان، عدل، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح میان مردم، عفت، نیکو سخن گفتن، عفو، همیاری در کار نیک، و اهتمام به امور مسلمین مطرح شده است؛ نهایتاً، در فصل پنجم هفت رذیلت اخلاقی معرفی می‌شود: ارتکاب گناه، پیروی از هوای نفس، غضب، طمع، حسد، تکبر، و لجام‌گسیختگی زبان.

۲. پیشینه

در پیشینه و در ردیف این دست کتاب‌ها از چند عنوان دیگر نیز می‌توان نام برد: *اخلاق اسلامی* اثر مهدی علیزاده و دیگران، *اخلاق اسلامی* اثر محمدعلی سادات، *اخلاق اسلامی* اثر احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، *فلسفه اخلاق با تکیه بر مباحث تربیتی* اثر جمعی از نویسندگان، *فلسفه اخلاق با رویکرد تربیتی* اثر احمد دبیری، *اخلاق اسلامی* اثر حبیب‌الله طاهری، *اخلاق و تربیت اسلامی* اثر محمدتقی رهبر، *اخلاق عملی* اثر محمدرضا مهدوی کنی، و *اخلاق در اسلام* اثر محی‌الدین حائری شیرازی.^۲

اثر اول و سوم را در دو مقاله جداگانه بررسی کرده‌ایم، اما به صورت کلی می‌توان این مجموعه کتب را در آشناسازی نسل جوان با بخشی از فضایل و رذایل اخلاقی اسلامی موفق دانست. البته بعید است بتوان آن‌ها را در تبیین و تحلیل نظام اخلاقی در اسلام موجه و کاربردی دانست، چراکه به صورت هم‌زمان دو کار شایسته باید در کتب اخلاق اسلامی صورت گیرد: نخست، اثبات و تحلیل استدلالی نظام اخلاقی اسلام و سپس، تطبیق کاربردی، عینی، و مصداقی در خصوص چالش‌های اخلاقی مخاطبان. در مرحله اول، تحلیل نظام اخلاقی اسلام به دو معناست: الف) تبیین مهم‌ترین عناصر و مؤلفه‌های اخلاقی اسلام و ب) برقراری نسبت بین مؤلفه‌های اخلاقی و ترسیم نحوه تقدم و تأخر صفات اخلاقی از دیدگاه اسلام؛ و در مرحله دوم، امکان تطبیق به مصداق است که هر فردی بتواند تشخیص دهد در مواضع چالش‌های اخلاقی، کدام راهبرد اخلاقی معرفی شده در نظام جامع اخلاقی اسلامی برای وی چاره‌ساز خواهد بود.

۳. تحلیل ابعاد شکلی کتاب

بررسی ابعاد شکلی اثر دربردارنده جنبه‌های صوری و ظاهری (در برابر محتوا و مفاد علمی) کتاب است که در دو بخش امتیازها و کاستی‌ها به پاره‌ای از این مسائل اشاره می‌کنیم:

۱.۳ امتیازات شکلی

۱. مناسب بودن کیفیت شکلی و چاپی اثر از جهت حروف‌نگاری، صحافی، صفحه‌آرایی، و طرح جلدی آرام، ولی نه الزاماً زیبا!
۲. قواعد ویرایش و نگارش در این کتاب به‌خوبی رعایت شده و نشر کتاب در

همه جا ساده، روان، و قابل فهم برای دانشجویان کارشناسی رشته‌های دانشگاهی است و حتی الامکان از کاربرد واژه‌های سنگین و ثقیل فارسی یا عربی پرهیز شده است.

۳. این کتاب برخلاف کتاب‌های مشابه دیگر هر فصلی را با طرح چند پرسش و نیز سؤالی به منظور تحقیق درباره مسائل آن فصل و همچنین معرفی چند کتاب برای مطالعه بیشتر به خاتمه می‌برد و از این جهت به یکی از مهم‌ترین اصول آموزش (در ترغیب و تشویق مخاطب به پژوهش بیشتر و مهم‌تر از آن، قراردادن دانشجو در چرخه تعلیم و تعلم متقابل و نقطه پایان تصور نکردن مباحث علمی) توجه داشته است، گرچه برانگیختن خلاقیت علمی و تقویت تفکر انتقادی (از جهت جامعیت صوری استفاده از تمامی ابزارهای لازم علمی در یک کتاب) به مؤلفه‌های دیگری نیز محتاج است که در بخش کاستی‌ها بدان اشاره خواهیم کرد.

۴. ذکر ترجمه روان آیات و روایات پس از آوردن عین آیات کریمه که باعث آشنایی بیشتر دانشجویان با متن قرآن کریم خواهد شد (اگرچه به سبب طولانی شدن متن کتاب، در مواردی فقط به ترجمه روایات اکتفا شده است).

۵. تناسب کتاب از جهت تعداد صفحات آن (۲۳۲ صفحه) برای یک درس دو واحدی مناسب ارزیابی می‌شود.

۲.۳ کاستی‌های شکلی

۱. صفحه‌آرایی کتاب می‌توانست و یا باید قدری با ذوق بیشتر و رعایت جنبه‌های بصری و هنری لازم همراه باشد تا از خستگی بصری جلوگیری کند آن هم نزد دانشجویان (بحق) تنوع طلب امروز که با انواع و اقسام کتب زیبا و دلکش مواجه‌اند.

۲. گرچه در سخن آغازین کتاب به طور ضمنی و کلی هدف اثر ذکر شده است، اما بهتر است هدف اصلی صریح تبیین شود و روشن شود که این کتاب در نهایت به دنبال پاسخ به چه مسئله‌ای است؟ و در هر حال، غرض و فایده نهایی مسائل و مطالب کتاب به روشنی آورده شود تا مخاطب در بخش نتیجه‌گیری قادر به بررسی مقایسه‌ای بین اهداف تعیین شده و نتایج باشد. (شایسته است در نتیجه‌گیری نهایی هر اثر علمی، در قالب احکام و قضایای ایجابی یا سلبی، مهم‌ترین دستاوردهای علمی که کتاب آن‌ها را اثبات و یا نفی می‌کند به روشنی بیان شود).

۳. کتاب جامعیت صوری از جهت بهره‌برداری از تمامی ابزارهای لازم علمی را ندارد، چراکه جای خالی مواردی از این دست در آن مشاهده می‌شود: خلاصه کلی و فصول کتاب، نتیجه‌گیری کلی و فصول کتاب، فهرست اعلام و فهرست موضوعی، کتاب‌شناسی اخلاق اسلامی، و استفاده از جداول و یا نمودارهای لازم. همچنین، اگرچه در آغاز هر فصلی بدون ذکر عنوان «مقدمه» نکاتی کوتاه در طرح بحث مقدماتی مربوط به آن فصل آمده است، اما به‌هیچ‌روی کافی به نظر نمی‌رسد. مثلاً، در فصل اول با چند خط مقدماتی به بیان عناوین فصل اشاره شده است در حالی که، مقدمه هر فصل باید به دلایل ورود به عناوین آن، نظم منطقی ترتیب عناوین، مسائل مطرح، و مهم‌ترین مسئله فصل و مسائلی از این دست بپردازد. این قاعده در اکثر فصول کتاب رعایت نمی‌شود.

۴. عموماً کتاب‌هایی که در قسمت «برای مطالعه بیشتر» در آخر هر فصل معرفی شدند بدون شناسنامه کامل و مشخصات چاپ و نشر ذکر شده‌اند. بهتر آن بود که اگر در بخش منابع آخر کتاب فهرست نمی‌شوند، در همین جا با مشخصات کامل بیایند.

۵. ویرایشی ادبی می‌تواند بعضی از نقایص جزئی کتاب را برطرف کند مانند پاراگراف آخر ص ۲۲ و ۷۸ و مانند آن.

۶. حذف اشعار غیر ضروری (همان: ۳۷، ۳۹، ۱۶۱) هیچ ضرری به ساختار اصلی آن نمی‌زند، چراکه اگر هدف کتاب آمیختن مطالب با شعر است، در بسیاری جاهای دیگر نیز این امر می‌تواند جریان داشته باشد؛ در غیر این صورت اگر این موارد هم حذف شود، با ساختار شکلی کتاب (که معمولاً مستند به شعر نیست) هماهنگ‌تر خواهد بود.

۴. تحلیل ابعاد محتوایی کتاب

در این فراز به پاره‌ای مسائل محتوایی و علمی مربوط به مفاد و متن اثر در دو قسمت امتیازها و کاستی‌ها اشاره می‌شود.

۱.۴ امتیازات محتوایی

۱. اصطلاحات تخصصی علم اخلاق نه به‌وفور، اما در حد خود و معادل‌سازی‌های معمول در صورت لزوم به کار رفته است؛ اگرچه خود کتاب (ظاهراً) به معادل‌سازی اقدام نکرده است، ولی توانسته از معادل‌های معمول این حوزه بهره ببرد.

۲. از حیث تناسب و جامعیت محتوای کتاب نسبت به اهداف آن، چون هدف کلی اثر مشخص نشده و فصول کتاب نیز «اهداف درس» ندارند، نمی‌توان قضاوت درستی داشت، اما اگر (به‌سختی!) مطالب «سخن آغازین» (همان: ۵، ۶) را (که به فصول پنج‌گانه کتاب اشاره شده) شامل اهداف بدانیم، این کتاب تا حدودی به این جامعیت کلی دست یافته است.

۳. مطالب کتاب بر اساس سرفصل‌های مصوب مجموعهٔ دروس معارف اسلامی در گرایش اخلاق اسلامی تنظیم شده و بنابراین این تناسب برقرار است، اما در جای خود باید نظری دوباره به سرفصل‌ها انداخت، چراکه آن نیز دچار نقصان و نوسان است!

۴. می‌توان میزان انطباق محتوای اثر با عنوان کتاب و فهرست آن را کامل و بی‌نقص دانست.

۵. عموماً اصول منبع‌دهی علمی، ذکر مآخذ، و رعایت امانت در کتاب به‌خوبی رعایت شده است مگر مواردی جزئی که اشاره خواهند شد.

۶. از نقاط امتیاز این اثر برقراری نظم منطقی بین چهار فصل کلی کتاب است؛ به این نحو که از کلیات علم اخلاق آغاز کرده سپس، به مبانی و اصول حاکم بر آن رسیده و در نهایت در دو فصل باقی‌مانده به فضایل و رذایل اخلاقی و راه‌های وصول به آن و اجتناب از آن دست یافته است. به این ترتیب، در این چینش کلی خللی وجود ندارد؛ گرچه پس از این می‌آید که فصول زیر بخش چنین ترتیب منطقی‌ای ندارند.

۷. شاید بتوان تقسیم‌بندی‌های چندگانه در فصل‌های سوم و چهارم را مصداق نظم استوار و نوآوری این اثر دانست؛ آن‌جا که فضایل و رذایل را در پنج عنوان: مفهوم، تقسیم‌بندی، منشأ، آثار، و راه رسیدن به فضیلت یا راه دوری از رذایل مطرح می‌کند؛ گرچه کتاب نتوانسته است به‌خوبی در همهٔ موارد بیست‌و‌چهارگانهٔ فضایل و رذایل مورد اشاره طبق این نظم بحث خود را مرتب کند.

به هر حال، در هر مورد یکی از این اقسام پنج‌گانه را مطرح نکرده است مگر در خصوص صفات: توکل، شکر، صبر، اخلاص، احسان، عفت، گناه، و تکبر که بهتر بود در این موارد نیز در همه‌جا طبق یک نظم مشخص و شماره‌بندی یکسان (در عناوین پنج‌گانه) طرح بحث می‌کرد.

۸. از نظر میزان سازواری محتوای علمی کتاب با مبانی و پیش‌فرض‌های مورد پذیرش اثر، یعنی مبانی و اصول دینی و اسلامی بر اساس آیات و روایات، می‌توان جهت‌گیری کلی آن را مناسب و در مسیر اثبات نظام اخلاقی اسلام و نشان‌دادن فضایل و رذایل اخلاقی در

اسلام دانست؛ گرچه در مورد تحلیل و اثبات نظام اخلاقی اسلام ابهامی نیز وجود دارد که در بخش کاستی‌ها اشاره می‌شود.

۹. کتاب فاقد جانب‌داری‌های متعصبانهٔ ضربه‌بخش است.

۲.۴ کاستی‌های محتوایی

۱. اصولاً اطلاعات و داده‌های این کتاب روزآمد به نظر نمی‌آید و در یک نگاه کلی، خواننده با مطالعهٔ اثر احساس نمی‌کند با مطالبی نو و جدید مواجه شده است، بلکه فقط به مطالبی که همگان بارها شنیده‌اند صورت دیگری داده شده است که البته این صورت‌سازی نیز احتیاج به بازنگری دارد؛ شاید علت این امر در بهره‌برداری نویسنده از یک دسته منابع خاص و یک‌جانبه بودن آن‌هاست.

۲. گرچه پیوستگی فصول چهارگانهٔ کلی کتاب را ستودیم، اما این نظم در پاره‌ای موارد در ساختار فصول جای دقت و تأمل بیشتری دارد. مثلاً، در فصل دوم به‌درستی از مبانی اخلاق اسلامی سخن می‌راند، اما در فصول بعدی نسبت این مبانی با فضایل و رذایل اخلاقی روشن نیست؛ یعنی چنانچه مبانی مورد نظر، مبانی علم اخلاق اسلامی‌اند و علم اخلاق می‌بایست به تعیین فضایل و رذایل خاص اخلاقی مبادرت ورزد، پس باید نسبت این فضایل و رذایل با آن مبانی روشن شود. در غیر این صورت اگر از طرح این مبانی خاص نتوان به ضرورت اثبات آن فضایل و رذایل خاص اخلاقی رسید، پس چه نیازی به طرح فصلی جداگانه با عنوان «مبانی اخلاقی اسلامی» است؟

به هر ترتیب، ارتباط این دو فصل به‌روشنی استدلال نشده و ضروری است مشخص شود از مبانی مورد نظر چگونه به فضایل و رذایل اخلاقی مذکور دست پیدا کرده‌ایم؟ این پرسش از آنجا نشئت می‌گیرد که در شکل فعلی کتاب چنانچه فصل دوم را حذف و فصول سوم و چهارم را بررسی کنیم، خللی در تنظیم کتاب وارد نمی‌شود. این امر نشان از آن دارد که فصل دوم به فصول اول و سوم از لحاظ منطقی وصل نیست به نحوی که، انتهای مباحث فصل اول به ضرورت طرح عنوان مبانی و انتهای فصل دوم به ضرورت طرح فصول سوم و چهارم و پنجم دلالت نمی‌کند.

علاوه بر این، اگر نظم داخلی عناوین فصل اول و تا حدودی فصل دوم را بپذیریم، اما در فصول سوم و چهارم و پنجم دلیلی بر ترتیب صفات اخلاقی بر اساس منطقی استوار نمی‌بینیم، به آن علت است که به‌راحتی می‌توان جای عناوین فضایل و رذایل را در طرح

بحث تغییر داد و روشن نیست چرا نویسنده در فصل سوم از صفت محبت و در فصل چهارم از صفت احسان و در فصل پنجم از ارتکاب گناه آغاز کرده است. به همین ترتیب، چرا صفات دیگر را یکی در پس دیگری ردیف کرده‌اند؟ آیا دلیلی بر تقدم و تأخر وجود دارد؟ اگر خیر و نویسنده صرفاً بر اساس یک امر استقرایی این صفات را پشت سر هم قرار داده است، مناسب بود به این امر اشاره می‌شد؛ و اگر بله که این منطق گویا نیست و نمی‌توان هر یک از این صفات را دلیلی بر طرح دیگری دانست و به همین علت می‌توان گفت تنظیم عناوین داخلی این فصول (سه‌گانه) از یک نظم منطقی پیروی نمی‌کند.

در این جا به نکته مهمی باید توجه داشت و آن ضرورت اثبات قانون‌مندی نظام اخلاقی اسلام است. این کتاب و هر کتابی در حوزه تبیین و تحلیل اخلاق اسلامی باید به این مبنای مهم توجه کند که نظامات برآمده از مکتب اسلام، هر یک، دارای انسجام و هماهنگی خاص خودند و آموزه‌های اخلاقی اسلام صرفاً شامل فضایل یا رذایلی جدای از یکدیگر نیستند که هیچ‌کدام به دیگری ارتباط نداشته و شکل مجموعه‌های متفرق غیر همگن را کنار هم ایفا کنند، بلکه هر صفت اخلاقی در ارتباط با صفات دیگر و در مجموع، در جهت ایجاد صفات متعالی‌تر و در نهایت، در مسیر تحقق اهداف اخلاقی خاص است؛ در حالی که، این کتاب به خصوص در فصول سه‌گانه پایانی خود نشان‌دهنده چنین امری نیست و می‌توان گفت به اخلاق در دیدگاه اسلام به صورت «فردی» نگریسته و «نظام اخلاقی اسلام» را مدنظر قرار نداده است. این امر نکته‌ای است که هر کتاب اخلاقی در حوزه اسلام باید موضع خود را به آن روشن کند. در نهایت نه تنها نظم درون فصلی این فصول رعایت نشده، بلکه جهت‌گیری‌های کلی کتاب نیز به سمت اثبات و تبیین «نظام» اخلاقی اسلام نشانه نرفته است.

۳- از جهت استفاده از منابع متعدد و متکثر، برای تبیین موضوعات بحث، کتب مورد استفاده یک‌جانبه‌اند در حالی که، جا داشت به قدر کفایت از منابع دیگری نیز استفاده می‌شد تا امکان نگاه تطبیقی را بین نظام اخلاقی در اسلام با سایر مکاتب اخلاقی به خواننده می‌داد؛ امری که در کتب رسمی علمی دانشگاهی با مخاطب دانشجویان جوان امروز بسیار ضروری به چشم می‌آید. این کتاب می‌توانست از حواشی و گاه ذکر اصل مستندات غیر ضروری گذر کند و به جای آن، در هر مورد، یک اصل و فضیلت یا رذیلت اخلاقی را آورد و با دیدگاه‌های دیگری مقایسه کند تا بدین وسیله وجه برتری نظام هماهنگ اخلاقی اسلام بر مخاطب آشکار شود.

۴. از حیث میزان دقت در ارجاعات علمی گاه، مواردی با عنوان «عده‌ای معتقدند» یا «بعضی گفته‌اند» و یا مانند آن مطرح می‌شود، اما منبع و سند آن نقل نشده است مانند ص ۵۰، ۵۱، ۵۲ (دیدگاه ۲)، ۵۵ (دیدگاه ۳)، ۶۶ و در همین ردیف، در ص ۲۲، منابع معنای لغوی و اصطلاحی واژه اخلاق نیامده است!

همچنین، در خصوص ترجمه قرآن کریم، با توجه به وجود ترجمه‌های گوناگون در سال‌های اخیر، شایسته است در منابع اشاره شود از کدام ترجمه در متن کتاب استفاده شده است.

۵. کتاب عنوان فصل سوم را «فضیلت‌های اخلاقی ایمانی» و عنوان فصل چهارم را «فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی» و عنوان فصل پنجم را «آشنایی با برخی رذایل اخلاقی» نامیده است. اولاً، قید «اجتماعی» در برابر و عدل «ایمانی» نیست و اگر تعبیر فردی و اجتماعی را به کار می‌برد مناسب‌تر بود، به خصوص با توجه به این‌که فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را صفات اخلاقی مؤمن در تعامل با دیگران معنا کرده است (همان: ۱۱۵). مرزی هم که در ص ۶۱ بین فضایل اخلاقی عام و ایمانی و اجتماعی گذاشته شده، مرز روشنی نیست، چراکه اگر فضایل اخلاقی عام اختصاص به قسم خاصی نداشته است و در همه ارتباط‌های انسان با خود و با خدا و با دیگران مطرح است، در این صورت پاره‌ای از فضایل را که در دسته فضایل اخلاقی ایمانی قرار داده است نیز چنین حالتی دارند مانند یقین و شکر؛ ثانیاً، اگر عنوان فضایل فردی حذف شده پس ملاک تمییز فضایل ایمانی از اجتماعی به چیست؟ ثالثاً، بر فرض قبول این تقسیم، خود کتاب در تعیین مصادیق دچار نوعی آشفتگی است؛ از سویی از فضایل اخلاقی عام و مصادیق آن نام می‌برد، ولی در کتاب توضیحی در خصوص آن‌ها نمی‌دهد و دلیلی هم بر این امر ارائه نمی‌دهد و از سوی دیگر، صبر و استقامت را در ص ۶۲ داخل در این دسته می‌داند، ولی در عین حال در ص ۸۹ آن را در قسم فضایل اخلاقی ایمانی شرح می‌دهد! رابعاً، صفاتی که در مجموعه فضایل اخلاقی اجتماعی می‌آورد می‌تواند ایمانی هم باشند، چراکه صرفاً در تعامل با دیگران مطرح نیستند مانند عدل و انصاف، اعتدال، عفت، و عفو؛ خامساً، چگونه است که فضایل اخلاقی به ایمانی و اجتماعی تقسیم‌بندی می‌شوند، اما رذایل چنین تقسیمی ندارند؟ آیا همه رذایل اجتماعی‌اند؟ یا ایمانی؟ یا همگی عام‌اند؟ سادساً، این سخن که «تقسیم رذایل بر حسب رابطه چهارگانه صحیح نیست، چراکه رذایل بر همه روابط انسان تأثیر می‌گذارند (همان: ۶۱)، جای این پرسش را باقی می‌گذارد که مگر فضایل اخلاقی در همه روابط

چهارگانه بی تأثیرند؟ آیا می توان پذیرفت که فضایل اخلاقی اجتماعی در روابط فردی انسان تأثیرگذار نباشند؟ (اصولاً به نظر می رسد در بحث تفکیک فضایل و رذایل اخلاقی باید از چنین تقسیم بندی های غیر معقولی دست شست). سابعاً، این استدلال که چون رذایل اخلاقی نقطه مقابل فضایل اند پس نباید عنوان جداگانه ای برای آن ها در نظر گرفت، منطقی به نظر نمی رسد. در هر حال مقدمات فصل سوم احتیاج به بازنگری دقیق تری دارد.

۶. مشکل دیگری که در بحث از فضایل و رذایل اخلاقی به چشم می آید، کلی گویی در این مباحث و ارائه نکردن مصادیق معین و مشخص و تطبیق به مصداق نکردن است؛ امری که برای مخاطبان جوان این کتاب بسیار لازم است و می تواند مرز بین اخلاق کلی گوی نظری با اخلاق کاربردی عملی باشد. این مسئله به ویژه در فضیلت های اجتماعی بیشتر نمود دارد؛ برای نمونه، مصداق عدل و رعایت اعتدال در جامعه امروزی برای یک دانشجوی اخلاق مدار چیست؟ آیا این که بدانیم عفت چیست، سرچشمه های آن کدام است و آثار و راه رسیدن به آن چگونه است، کافی است؟ در حالی که، پرسش بایسته این است که مثلاً مصادیق رعایت عفت در جامعه دانشجویی و دانشگاهی امروز کدام است؟ یا این که همه می دانیم باید سخن نیکو گفت، اما مصداق نیکو سخن گفتن در مواضع گوناگون چیست؟ و ... بدین سان در جامعه کنونی بیشتر به کدام نوع از این پرسش ها محتاج ایم؟ البته تعیین مصادیق کاری بس دشوار و به معنای دقیق کلمه هم شاید ناممکن باشد، ولی به هر حال می توان الگویی و نمونه هایی برای تعیین مصادیق ارائه داد تا مخاطبان بر اساس آن الگو، خود به انتخاب های بهتری دست بزنند.

به هر روی، مسئله اساسی این است که دانشجوی امروز به کدام یک از این دو نوع پرسش نیاز بیشتری دارد و کتاب اخلاق اسلامی بر مدار کدام نیاز واقعی مخاطب باید طرح ریزی شود؟

۷. باید توجه کنیم که کتاب اخلاق اسلامی با مخاطب دانشجویی نباید به توصیف و تبیین فضایل و رذایل اخلاقی بسنده کند، بلکه «مسئله محوری» آن باید این باشد که دانشجو چگونه تفکر کند تا به رفتار اخلاقی اسلامی دست یابد؟ یعنی کتاب اخلاق اسلامی باید راه و مسیر تفکر و اندیشه اخلاقی را برای دستیابی به فعل اخلاقی اسلامی نشان دهد که چنانچه این گونه بیندیشیم، به چنان نتیجه اخلاقی نیز دست می یابیم؛ و اگر X آن گاه Q و اگر Y آن گاه Z؛ یعنی کتاب اخلاق نقشه راه تفکر اخلاقی و نتیجه و دستاوردهای آن را تا تحقق رفتار اخلاقی اسلامی پسندیده معرفی کند. ضرورتاً در این صورت استدلال و

تحلیل‌های کتاب در مسیر اثبات استحکام نقشه اخلاقی اسلام قرار خواهد گرفت تا قوام و پایداری این نظام اخلاقی متعالی و کاربردی روشن شود و در نتیجه هر مخاطبی (و در این جا، دانشجوی فهیم زمانه ما) بتواند با تفکر خویش، مسیر خاصی را برگزیند. اگر تحلیل‌های کتاب حتی منحصر به اثبات تناسب و پایداری صدر و ساقه چنین نقشه‌ای باشد، کافی است تا مسیر صحیح انتخاب راه را به مخاطبان خود بازگو کند.

تعیین این مسئله و جهت‌دهی ساختار تنظیمی کتاب‌های اخلاق اسلامی در این مسیر، یکی از مهم‌ترین نکات در نحوه تحریر و تنظیم این نوع منابع خواهد بود.

۸. بی‌رغبتی عموم دانشجویان امروز به این نوع کتب را باید یکی از مشکلات این آثار دانست و برای آن چاره‌جویی واقع‌بینانه کرد. بخشی از دلایل این بی‌رغبتی عبارت‌اند از: ۱. صدور احکام کلی، ۲. یک‌جانبه‌بودن منابع، و ۳. تطبیقی نبودن (که اجمالاً طرح شدند)، ۴. غلبه رویه نقل‌گرای، ۵. غیر استدلالی بودن، ۶. غیر تحلیلی بودن، ۷. ادبیات تحکمی و غیر پژوهشی و هر آینه، ۸. بی‌سلیقه‌گی در انتخاب عناوین.

به علت نخ‌نماشدن بسیاری عناوین تکراری و بی‌روح دروس معارف اسلامی جداً باید از انتخاب عنوان‌هایی مانند «اخلاق اسلامی» پرهیز کرد که حداقل در نگاه اول باعث رمیدگی ذهنیت‌های ازپیش تعیین‌شده نشود. به هر حال، حسن سلیقه در گزینش نام نیکو و مناسب با شرایط تفهیم و تفهم علمی نشان از توان تشخیص و درک اوضاع روحی و اجتماعی مخاطب خاص و هنر گوینده دارد.

از دلایل ۴ و ۵ و ۶ پس از این سخن خواهیم گفت. ادبیات این کتاب اگرچه نثر بسیار ساده و روانی در حد فهم توده مردم دارد، اما الزاماً هر نثر روانی مناسب یک اثر آکادمیک دانشگاهی محسوب نمی‌شود؛ چراکه ادبیات یک کتاب علمی باید تحقیقی، تأمل‌برانگیز، محرک مخاطب برای پژوهش‌های برتر و پسینی، و در واقع مستلزم نوعی تفکر انتقادی باشد؛ یعنی بتواند خواننده را تشویق و تحریض به پرسش‌ها و سؤالات جدید و طرح مسائل و چالش‌های نوینی کند، در حالی که، این کتاب چنین نیست و به عکس از ادبیات «این چنین است و آن چنان نیست» (که راهی برای طرح افق‌های جدید در مسائل نمی‌گشاید) استفاده می‌کند. این امر مشکلی است که در بسیاری کتب مشابه نیز به چشم می‌خورد (← دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۲؛ سادات، ۱۳۷۰؛ علیزاده، ۱۳۸۹).

۹. نکته کلی دیگر در کاستی‌ها رویکرد نقل‌گرایانه کتاب است؛ جدای از درستی یا نادرستی میزان توان این رویکرد در حل مسائل و اهداف کتاب و جدای از بحث در درستی

یا نادرستی انتخاب عنوان رویکرد تلفیقی (داودی، ۱۳۹۰: ۳۱) بر این شیوه، پرسش این است که آیا می‌توان ادعا کرد که در خصوص تفسیر و تحلیل فضایل و رذایل در منظر آیات و روایات واقعاً احصای کاملی صورت گرفته است؟ مثلاً آیا در بحث شکر از نقطه نظر اخلاقی اسلام می‌توان با مراجعه صرف به یک یا چند آیه و روایت به جمع‌بندی نهایی در خصوص مفهوم، مراحل، آثار، و شرایط شکر دست یافت؟ آن هم به نحوی که بتوان با حجیت تمام ادعا کرد که تفسیر اسلام (در مجموعه آیات قرآنی و روایات معصومین) چنین است؟

به نظر می‌آید این ابهام مشکلی مهم و کلیدی در بسیاری کتب با پسوند اسلامی است و چه بسا این نوع نگاه‌های جزءنگر در نهایت به کج‌فهمی، بدفهمی، و یا التقاط فکری منتهی شود؛ مگر آن‌که در هر مورد مطالب کاملاً به تحقیقات کامل و جامع دیگری مستند شود و نتیجه کار در این جا گزارش شود.

۱۰. از سوی دیگر، زبان کتاب نه تحلیلی که توصیفی و تبیینی و تشریحی است و به همین علت، امکان فضا سازی برای جمع‌بندی آرا و پاسخ‌گویی به شبهات و سرزدن مسائل جدید را به خواننده خود نمی‌دهد. بنابراین، در اکثر بحث‌ها به‌ویژه در طرح فضایل و رذایل اخلاقی، صفتی را شرح می‌دهد و مفهوم آن را بیان می‌کند و احیاناً آثار آن را توضیح می‌دهد، ولی این‌که چرا چنین صفتی در وجود انسان سر می‌زند و یا باید بزند؟ نسبت آن با سایر صفات چیست؟ دیدگاه‌ها یا شبهاتی در خصوص آن صفت و مسائلی تحلیلی از این دست در کتاب کمتر به چشم می‌آیند. در ادامه مواردی نیز طبق ترتیب مطالب فصول کتاب اشاره می‌شود:

۱۱. در فصل اول ص ۱۷ اهمیت و ضرورت اخلاق بیان شده است، اما این مطالب پاسخ‌گوی این سؤالات نیست که اهمیت علم اخلاق در جامعه امروزی با نشانه‌های خاص آن و نزد دانشجویان (با توجه به ویژگی‌ها و خصایص دانشجویی) چیست؟ نکته مهمی که در اثبات ضرورت علم اخلاق غفلت می‌شود، تعیین نقش و کاربرد آن در نسبت‌سنجی با مجموعه علوم دانشگاهی است. مطالبی که در این صفحات آمده بحث از ضرورت و اهمیت کلی اخلاق نزد عموم انسان‌هاست و از دل این نکات کلی، ضرورت کاربرد درسی با عنوان «اخلاق اسلامی» در مجموعه دروس دانشگاهی بیرون نمی‌آید. پرسش این است که آیا می‌توان از علم اخلاق اسلامی پلی به علوم دانشگاهی زد؟ اگر بتوان به تحلیل و استدلالی از حضور کاربردی این واحد درسی در کنار واحدهای درسی

دیگر و در مجموعهٔ دروس دانشگاهی دست یافت، آن‌گاه به ضرورتی نه فقط قانونی و از خارج، بلکه به یک ضرورت مجموعه‌نگرانه دست یافته‌ایم. مثلاً، چگونه است که برای یک دانشجوی مهندسی، چند واحد درس ریاضی ضرورت به حساب می‌آید یا برای یک دانشجوی فلسفه، تعدادی واحد درسی منطقی گذارده می‌شود و یا دانشجویان رشته‌های پزشکی باید با آناتومی آشنایی داشته باشند؛ در این نمونه‌ها ضرورت این واحدهای درسی در رشته‌های خاص خود حضوری کاملاً کاربردی و توجیهی علمی دارد و این ضرورت از بیرون و به صورت جبر نظام دانشگاهی بر دانشجو تحمیل نمی‌شود. بنابراین، مادام که برای ضرورت دروسی مانند اخلاق اسلامی در جایگاه علمی مجموعهٔ دروس دیگر دانشگاهی نتوان ضرورتی این‌چنین کاربردی ترسیم کرد، نخواهیم توانست انگیزه‌ای روشن و منطقی برای تعلیم و تعلم آن‌ها در دست داشته باشیم. حال سؤال این است که کتاب اخلاق اسلامی در مجموعهٔ دروس دانشگاهی از چه جایگاه علمی و کاربردی می‌تواند برخوردار باشد؟ (به غیر از ضرورت‌های عمومی و کلی که در کتاب آمده و طبیعتاً نمی‌تواند مشکلی از دغدغه‌های تخصصی دانشجویان را رفع کند). احتمالاً، نویسندگان این نوع کتاب‌ها (همراه با پاره‌ای خوانندگان آن‌ها) از ابتدا، باب این نوع پرسش‌ها را به روی ما بسته می‌انگارند و پیشاپیش می‌پذیرند که به چنین ضرورت‌هایی نمی‌توان دست یافت و بنابراین به سراغ اثبات ضرورت‌های عمومی (غیر مکفی) روی می‌آورند، اما توجه کنیم که جای این پرسش باقی است؛ و البته می‌توان به پاسخ‌هایی هم دست یافت (← حسینی، ۱۳۹۲؛ حسینی، ۱۳۷۰).

۱۲. خلاصهٔ استدلال اول در فصل اول مبنی بر اهمیت علم اخلاق از این قرار است:

الف) روح انسان مانند جسم سلامت و بیماری دارد؛

ب) برای سلامتی روح باید با ویژگی‌های روح سالم و بیماری‌های آن آشنا شد؛

ج) صفات پسندیده و ناپسند و چگونگی آراستن نفس به آن‌ها و زدودن نفس از آن‌ها در علم اخلاق بیان می‌شوند. در نتیجه، علم اخلاق ضروری است (داودی، ۱۳۹۰: ۱۷، ۱۸).
به نظر نمی‌آید این استدلال را (که کتاب به علمای اخلاق نسبت داده و منبع نقل آن را ذکر نکرده است!) بتوان کامل و توجیه‌پذیر دانست و متأسفانه از این نوع استدلال‌ها باز هم یافت می‌شود.

اولاً، در این بیان و دو استدلال بعدی در ص ۱۸ از سلامت روح سخن گفته شده، اما توضیحی در این خصوص نیامده است که روح چیست؟ سلامت روح به چه معناست؟

اثبات وجود آن و یا ارجاع به اثبات آن در علم دیگر در چه فرازی از این استدلال‌ها آمده است؟ این سؤالات بخشی از ابهامات مخاطبان این استدلال‌هاست؛ ثانیاً، مقدمه اول چگونه و در کجا اثبات شده است؟ ثالثاً، در مقدمه دوم، آیا از راه غیر معرفتی نمی‌توان به سلامتی روح دست یافت؟ یا این راه، منحصر به کسب معرفت و شناخت است؟ این پرسش در ص ۱۹ هم قابل تکرار است که آیا یگانه راه خلاصی از بیماری‌های روحی آگاهی به علم اخلاق و عمل به توصیه‌های آن است؟^۳ پس نقش اراده در این میان چه می‌شود؟ رابعاً، آیا از طریق عرفان‌های غیر دینی هم می‌توان به سلامت روح دست یافت؟ و در این صورت، به جای ضرورت علم اخلاق، به ضرورت مراجعه به عرفان‌های غیر دینی نخواهیم رسید؟^{۱۳} نهایت دلالت دلیل چهارم در ص ۱۹ بر این است که باید در جامعه اخلاقی زندگی کرد و اخلاق نقش مهمی در سعادت فردی و اجتماعی دارد، از این مقدمه (به‌تنهایی) ضرورت «مطالعه علم اخلاق اسلامی» بر نمی‌آید، چراکه اخلاقی‌زیستن در جامعه به بسیاری ملزومات دیگر نیز وابسته است؛ علاوه بر این، رابطه این مقدمه با ضرورت مطالعه علم اخلاق آن هم با قید «اسلامی» روشن نیست و به نظر می‌آید باید مقدماتی بین و منطقی‌تر را به این توجیه اضافه کرد.

۱۴. نویسنده محترم در بحث اهمیت و ضرورت اخلاق اشاره می‌کند که در دوران معاصر در کشورهای غربی توجه به اصول اخلاقی و فضایل کم‌رنگ شده است:

تجربه بشری نیز نشان داده که انسان بدون پایبندی به اصول اخلاقی نمی‌تواند زندگی آرامی داشته باشد. در دوران معاصر در کشورهای غربی به دنبال پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم تجربی به دست آمد، به تدریج توجه به اصول اخلاقی و فضایل کم‌رنگ شد و حتی در برخی موارد با اخلاق و فضایل اخلاقی مبارزه شد، اما اخیراً به سبب آسیب‌های جدی که از این طریق به جامعه و افراد وارد شده، توجه به اخلاق فزونی یافته است (همان: ۲۱).

با اذعان به درستی کلیت این سخن، طرح این گونه مطالب احتیاج به اتقان و استنادهای دقیق‌تر و جامع‌تری دارد؛ در غیر این صورت ذهن وقاد خوانندگان جوان به‌سرعت به سمت این سؤال پیش می‌رود که آیا در جوامع اسلامی اصول اخلاقی (به کمال آن) رعایت می‌شود؟ این گونه کلی‌گویی‌ها کاملاً باید مستند به بررسی شواهدی جامع و دقیق از سوی نویسنده و یا مستند به تحقیقات جامع دیگری باشند که برای خواننده اطمینان خاطر ایجاد کنند و در غیر این صورت باید آن‌ها را رها کرد، چراکه چنین مسائلی با یک استناد جزئی و مبهم اثبات نمی‌شوند. در خصوص استناد نقل‌شده، نزد خواننده، مشخصات علمی و

تخصصی «لیکونا» مبهم است و معلوم نیست سخن وی در این خصوص تا چه حد مرجعیت دارد؟ در هر حال در خصوص ارجاع به آرای نویسندگان (به‌ویژه غربی) توجه به این مشخصات و خصوصیات شخصی و تخصصی و سال و موقعیت سخن بسیار ضروری است، اما این امر معمولاً در کتب درسی و به‌ویژه کتب معارف رعایت نمی‌شود.

۱۵. در ادامه گفته می‌شود:

بنابراین اخلاق نقش بسیار مهمی در سعادت فردی و اجتماعی انسان دارد و به همین رو از دیگر علوم برتر است و یا دست کم در زمره علوم است که بر دیگر علوم برتری دارند (همان).

آیا ضرورت اخلاق در جامعه می‌تواند دلیلی به برتری علم اخلاق بر علوم دیگر باشد؟ اولاً، بسیاری امور دیگر نیز در سعادت فردی و اجتماعی نقش مهمی دارند؛ مثلاً، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، فناوری، و دین در سیاست فردی و اجتماعی انسان نقش مهمی ندارند؟ در این صورت، کدام بر دیگری مقدم است؟ ثانیاً، بر فرض تقدم نقش عینی اخلاق در جامعه، آیا این امر دلیل بر تقدم زبّتی علم اخلاق بر سایر علوم در سلسله طبقه‌بندی علوم خواهد بود؟ به نظر می‌آید در این خصوص باید توضیحات بیشتری ارائه شود.

۱۶. در تعریف نهایی از علم اخلاق، مرز بین صفات نفسانی و رفتارهای اختیاری به‌درستی روشن نیست (همان: ۲۴) و بهتر آن است که تبیین کامل‌تری صورت گیرد یا به نتایج تحقیقات دیگری ارجاع داده شود.

آیا این تفاوت صرفاً در غیر ارادی و ارادی بودن است؟ گفته می‌شود که صفات نفسانی منشأ رفتارهایی خوب و بد می‌شوند، و اعمال و رفتارها نیز اختیاری‌اند، آیا این سخن بدین معناست که این صفات صرفاً به صورت غیر ارادی در وجود انسان پدید می‌آیند؟ در این صورت نقش اراده و اختیار در اخلاق چیست؟

مناسب است این مسئله با تعریف دقیق علم اخلاق (آن هم با توجه به ساختارهای علمی یک تعریف) همراه شود و بر اساس تفکیک مؤلفه‌هایی مانند هدف، مسائل، روش، و موضوع علم تعریف دقیق علمی اخلاق مطرح شود.

۱۷. در خصوص ارتباط علم اخلاق و حقوق گفته می‌شود که ضمانت اجرایی حقوق، بیرونی و قواعد اخلاقی، به وجدان درونی است (همان: ۲۵).

آیا هیچ‌یک از قواعد حقوقی نمی‌تواند ضمانت درونی داشته باشد؟ و یا قواعد اخلاقی نمی‌تواند ضمانت بیرونی و دولتی داشته باشد؟ مثلاً، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر،

و اهتمام به امور مسلمین که طبق تقسیمات کتاب جزء فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی قلمداد شده‌اند نمی‌توانند دارای ضمانت‌های بیرونی باشند؟ در ادامه آمده که ممکن است برخی قواعد اخلاقی به صورت قانون درآید، پس در این صورت اگر سخن بر سر اکثر قواعد حقوقی و غالب قواعد اخلاقی است، باید قیود توضیحی آورده شود و در غیر این صورت باید معیارهای اصلی را طرح کرد تا بتوان تفاوت‌ها را به دقت بررسی کرد.

۱۸. در سرآغاز فصل دوم از مبانی اخلاق سخن رفته است، اما اولاً مفهوم علمی مبنا و مبانی اخلاق تعریف نشده است! (همان: ۳۷) آیا مبانی، یعنی اصول؟ اهداف کلی؟ پیش‌فرض‌های زیست‌اخلاقی؟ پارادایم‌های کلی معرفت‌شناسانه؟ یا ...؟

ثانیاً، کتاب از هدفمندی انسان، هدف انسان، آیین بندگی، و توانمندی انسان برای اخلاقی‌زیستن به منزله مبانی اخلاق اسلامی یاد کرده است (همان). در حالی که، سه مورد اولی به منزله مبانی اقتصاد اسلامی، مبانی حقوق اسلامی، مبانی سیاست اسلامی، یا ... قابل طرح خواهند بود! چراکه بسیار کلی‌اند و در این صورت فرق و مرز بین مبانی علم اخلاق اسلامی با علوم دیگر اسلامی چیست؟ آیا همگی دارای مبانی یکسان و واحدی‌اند؟ در این فرض، باید نسبت آن مبانی کلی را با هر علم به صورت مشخص نشان داد و یا در این جا ذکر شود که این مبانی اختصاص به علم اخلاق اسلامی ندارند.

به نظر می‌رسد ریشه حل این ابهام در ارائه تعریف دقیق و منطقی از مفهوم «مبنا» و روشن‌سازی مفهوم «مبنای اخلاقی» نهفته است.

ممکن است در برابر این ابهامات گفته شود دانشجویان چنین پرسش‌هایی را مطرح نخواهند کرد! در حالی که، نباید از یاد ببریم که اگر هدف تحریر کتابی علمی با به‌کاربردن اصطلاحات تخصصی است ضرورتاً باید تمامی ابعاد علمی آن دقیقاً بررسی شود؛ در غیر این صورت با حذف تمامی اصطلاحات تخصصی می‌توان کتابی در حد فهم عامه مردم نگاشت بدون رعایت قواعد و ساختارهای کلاسیک دانشگاهی. علاوه بر این، به نظر نگارنده این سطور دانشجویان امروز بسیار دقیق و دارای توان تحلیل‌اند و به‌ویژه در موارد غیر استدلالی به سرعت از لحاظ فکری برمی‌آشوبند و این امر از امتیازات مخاطبان ماست. بنابراین، باید هر نوشته‌ای در این سطوح در نهایت قوام و استحکام فراهم شود و به‌ویژه کتب با پسوند اسلامی.

۱۹. در بحث از تغییر صفات انسانی سه دیدگاه مطرح شده است: الف) تغییرناپذیری، ب) تغییرپذیری، و ج) دیدگاه برخی صفات تغییرپذیر و برخی تغییرناپذیر. سپس، از قول

دیدگاه سوم آورده شده که صفات فطری انسان را تغییرناپذیر می‌دانند (همان: ۵۰، ۵۲). به نظر می‌آید کتاب با قبول دیدگاه تغییرپذیری صفات انسانی (دیدگاه دوم) و بازگرداندن دیدگاه سوم (برخی صفات تغییرناپذیر و برخی تغییرپذیرند) به دیدگاه دوم، از اظهار نظر در خصوص دلایل تغییرناپذیری صفات فطری انسان گذر کرده است. مناسب بود در این جا دلایل تغییرناپذیری صفات فطری نزد دیدگاه سوم به اجمال طرح می‌شد و توضیحی می‌آمد که آیا در این دیدگاه فطرت و امور فطری در وجود انسان به معنای ثبات و تغییرناپذیری صفات انسانی است؟ دلایل و تحلیل مسئله چگونه است؟

۲۰. در سرآغاز بحث از فضیلت‌های اخلاقی ایمانی و در ص ۶۳ از عنوان «نظام اخلاقی اسلام» و بررسی جایگاه و اهمیت فضایل نسبت به آن سخن رفته است، اما عملاً این اثر گویای معرفی چنین نظامی نیست. نخست، به دلیلی که قبلاً اشاره شد و سپس، این که تبیین هر صفت اخلاقی در نظام اخلاقی اسلام به معنای تحلیل و تبیین ارتباط، دادوستد، تأثیر و تأثر آن صفت با صفات دیگر، و نحوه تقدم و تأخر آن‌ها با یکدیگر است و این که برای دستیابی به یک فضیلت یا دوری از یک رذیلت، کدام صفت اخلاقی را باید تأمین کرد؟

سؤالاتی از این دست می‌تواند ما را به اثبات نظام اخلاقی اسلام نزدیک کند که البته مسئله‌ای بسیار مهم و نقطه ثقل یک کتاب اخلاق اسلامی با رویکرد توجه به نظام اخلاقی اسلام است.

۲۱. مضافاً نکته محوری دیگری مطرح است، این که در سرآغاز بحث از فضایل و رذایل اخلاقی باید به این پرسش پاسخ داده شود که چرا این فضایل و یا رذایل را «اخلاقی» یا «ضد اخلاقی» می‌نامیم؟ و علت انتساب صفت اخلاقی چیست؟

ظاهراً این مشکل به نقص در تعریف اخلاق بازمی‌گردد، چرا که تا مرز بین صفات نفسانی با سایر صفات انسانی روشن نشود نخواهیم توانست ملاکی برای تمییز فضایل اخلاقی دریابیم. برای نمونه، پرسش این است که مثلاً چرا تسلیم‌بودن در برابر خدا و پیامبر (ص) (همان: ۶۹) را یک صفت اخلاقی قلمداد کنیم؟ آیا این صفت نمی‌تواند (مثلاً) یک صفت معرفتی یا سیاسی و یا حتی عبادی باشد؟ به همین ترتیب، درباره توکل، یا خوف و رجاء، و یا اعتدال؟ و یا در رذایلی مانند ارتکاب گناه (همان: ۱۷۵)، پیروی از هوای نفس (همان: ۱۸۴)، و غیره؟

۲۲. در خصوص فضایل اخلاقی، جدای از این که درباره راه‌های رسیدن به فضایل

راهکارهای عملی و کاربردی ارائه نمی‌شود و صرفاً به کلیات بسنده می‌شود، در اکثر موارد آمده است که «هر اندازه معرفت و ایمان شخص نسبت به خدا ژرف‌تر باشد آن فضیلت نیز بهتر حاصل می‌شود» (همان: ۷۸)؛ گرچه این سخن را در کلیت خود نمی‌توان انکار کرد، اما پرسش بایسته این است که چگونه؟ با چه روشی؟ و به چه طریقی این معرفت خاص به آن فضیلت خاص منتهی می‌شود؟ مثلاً، چگونه معرفت خدا سبب می‌شود بیم و امید در انسان قوی‌تر شود؟ آنچه از این نوع کتاب‌ها انتظار می‌رود برقراری اتصال و ارتباط مشخص و تحلیلی و یا کاربردی بین آن مقدم و این تالی است و البته بحث از تحلیل نظام اخلاقی (همان گونه که آمد) تبیین همین نوع مسائل مربوط به نظامات اخلاقی خواهد بود.

۵. پیشنهادها

اگرچه در لابه‌لای بیان امتیازات و کاستی‌های این اثر موارد هجده‌گانه‌ای به‌منزله پیشنهاد مطرح شد، اما اضافه بر آن موارد، پاره‌ای نکات که در متن بدان پرداختیم عبارت‌اند از: مناسب است در ص ۲۴ به «ضرورت» بحث از رابطه علم اخلاق با علوم دیگر اشاره دقیق‌تری شود و نتیجه استفاده از این عنوان در روند سلسله مطالب کتاب روشن شود. شاید در بحث تعریف علم اخلاق (همان: ۲۲) توجه و اشاره به دیدگاه‌های غربی و صورت تطبیقی دادن به مطالب کمک بیشتری در تفهیم مقصود کند. در ص ۳۰ و در ادامه بحث از تاریخچه علم اخلاق اسلامی اشاره به مهم‌ترین آثار و کتب اخلاقی در قرون سیزدهم و چهاردهم و به خصوص پس از انقلاب شکوهمند اسلامی مناسب بود. به این ترتیب، اضافه کردن کتاب‌شناسی کاملی از کتب اخلاق اسلامی در آخر کتاب می‌تواند بسیار یاری‌رسان باشد. عنوان رویکردهای اخلاق اسلامی در ص ۳۰ بسیار مهم است و بهتر است ویژگی‌ها و تفاوت‌های این رویکردها توضیح داده شود و به‌خصوص به این سؤالات نظر شود که آیا رویکرد تلفیقی منتخب کتاب به التقاط کشیده نمی‌شود؟ چرا؟ آیا این امکان (عقلی) وجود دارد که به سراغ آیات و روایات برویم آن هم بدون در دست داشتن رویکردی فلسفی یا عرفانی یا نقلی؟ و در این صورت، این ادعا که در رویکرد تلفیقی منتخب کتاب، متون دینی محور و اساس قرار می‌گیرند، چه توجیهی دارد؟ در واقع، تأیید رویکرد تلفیقی از سوی کتاب مستلزم رفع چنین ابهاماتی نیز هست.

۶. نتیجه‌گیری

- با توجه به مباحث مطرح و بر اساس پیشنهادها بیست‌وسه‌گانه می‌توان به برخی از مؤلفه‌های الگوی پیشنهادی برای تدوین کتاب اخلاق اسلامی اشاره داشت:
- ضرورت توجه به صفحه‌آرایی هنری کتاب متناسب با مخاطبان دانشجویی.
 - فهرست‌کردن مهم‌ترین دستاوردهای علمی کتاب در قالب قضایای ایجابی یا سلبی در قسمت نتیجه‌گیری نهایی.
 - طرح پرسش‌های پژوهشی ناظر به مباحث در آغاز هر فصل.
 - تناسب حجم کتاب با دو واحد درسی اخلاق اسلامی.
 - ذکر مشخصات کامل کتب معرفی شده برای مطالعه، در هر فصل.
 - رعایت اصول ویراستاری ادبی.
 - ضرورت رعایت تناسب و جامعیت محتوای کتاب نسبت به اهداف مبانی و مفاهیم اخلاق اسلامی.
 - ضرورت توجه بسیار به رعایت اصل ترتیب منطقی فصول و محتوای کتاب.
 - ضرورت توجه به اثبات و تحلیل نظام اخلاقی اسلام و اثبات وجه برتری آن نسبت به سایر نظامات اخلاقی.
 - ضرورت برقراری هماهنگی دقیق بین محتوای مباحث کتاب اخلاق اسلامی با مبانی و پیش‌فرض‌های اسلامی.
 - ضرورت توجه به همه آثار و منابع موجود در حوزه اخلاق اسلامی برای پرهیز از یک‌جانبه‌نگری در دیدگاه‌های اخلاقی و نیز به‌دست‌دادن اطلاعات نو به مخاطبان دانشگاه.
 - تقسیمات و طبقه‌بندی‌های فضایل و رذایل اخلاقی بایستی دقیقاً بر اساس یک منطق استوار و قابل دفاع بدون پراکندگی و بی‌نظمی طرح شود.
 - پرهیز از کلی‌گویی‌های نظری اخلاقی و ارائه فضایل و رذایل اخلاقی همراه با مصادیق عینی و کاربردی روشن.
 - ضرورت توجه به اخلاق اجتماعی اسلامی در تحلیل مبانی و مفاهیم اخلاق اسلامی.
 - اکتفا نکردن به توصیف صرف فضایل و رذایل و در عین حال معرفی نقشه راه تفکر اخلاقی (با توضیحی که در مقاله آمد).

- توجه ضروری به فضای خاص و کاملاً ویژه ذهنی، روحی، و رفتاری دانشجویان این زمانه و تنظیم ساختار و مسائل کتاب بر اساس محورهای هشت‌گانه در بند ب ۸.
- توجه الزامات ادبیات تفکر انتقادی در تنظیم مباحث کتاب.
- پرهیز از رویکردهای نقل‌گرایانه صرف و توجه به رویکردهای تحلیلی همراه با استدلال‌های منطقی.
- ضرورت نسبت‌سنجی علم اخلاق با مجموعه علوم دانشگاهی.
- ارائه تعریف جامع از علم اخلاق بر مبنای اصول و قواعد مؤلفه‌های ساختاری علم.

پی‌نوشت

۱. ← داودی، ۱۳۹۰.
۲. مشخصات تمامی این کتب در منابع آمده است.
۳. «بیماری‌های روحی مستقیم و غیر مستقیم در از میان بردن آرامش روانی انسان مؤثرند و تنها راه خلاص از آن‌ها، آگاهی عمیق از علم اخلاق و عمل به توصیه‌های آن است» (← داودی، ۱۳۹۰: ۱۹).

منابع

- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸). *فلسفه اخلاق با تکیه بر مباحث تربیتی*، قم: دفتر نشر معارف.
- حائری شیرازی، محی‌الدین (۱۳۶۱). *اخلاق در اسلام*، تهران: مرکز فرهنگی علامه طباطبایی.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۲). *مروری بر مبادی و مبانی تحلیل ریشه‌های انقلاب اسلامی*، تهران: آوای نور.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۷۰). *جزوه درسی تحلیل معارف اسلامی*، (منتشر نشده).
- داودی، محمد (۱۳۹۰). *اخلاق اسلامی (مبانی و مفاهیم)*، قم: دفتر نشر معارف.
- دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی (۱۳۸۲). *اخلاق اسلامی*، قم: معارف.
- دیبری، احمد (۱۳۹۲). *فلسفه اخلاق با رویکرد تربیتی*، قم: دفتر نشر معارف.
- رهبر، محمدتقی و محمدحسین رحیمیان (۱۳۸۶). *اخلاق و تربیت اسلامی*، تهران: سمت.
- سادات، محمدعلی (۱۳۷۰). *اخلاق اسلامی*، تهران: سمت.
- طاهری، حبیب‌الله (۱۳۶۶). *اخلاق اسلامی*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علیزاده، مهدی (۱۳۸۹). *اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم*، قم: دفتر نشر معارف.
- مهدوی کنی، محمدرضا (۱۳۷۴). *اخلاق عملی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.